



## افق‌های تازه در تاریخ تشیع

بر اساس کتاب «معجم أعلام الشيعة» محقق طباطبایی

رسول جعفریان



### درآمد

از یک زاویه کارهای شرح حال نگارانه در میان شیعه را باید بر دو قسمت کرد:

بخشی که مدخل‌های رجالی آنها، چهره‌های تازه‌ای هستند که برای نخستین بار در آن کتاب نامشان آمده و یا اطلاعات تازه‌ای درباره آنها یاد شده که در جای دیگری ثبت نشده است.

قسم دوم آثاری است که کار تازه‌ای ارائه نکرده و از کتاب‌های پیشین که معمولاً در دسترس است، شرح حال شماری از افراد را در کتاب خود فراهم آورده‌اند. البته این کار می‌تواند از جهاتی سودمند باشد، اما روشن است که به هیچ روی با کار نخست قابل قیاس نیست. برای نمونه، ممکن است از نظر جمع‌آوری اطلاعات پراکنده در یکجا سخت مفید افتد، چنانکه ممکن است از نظر ادبی ارزش خاصی داشته باشد، یا شعبه خاصی از عالمان را که در زمینه علمی خاص شهرت داشته‌اند، در کتابش فراهم آورده باشد (مثلاً فلاسفه یا ... ) و فوایدی از این قبیل.

کتابهایی مانند رجال کشی، رجال نجاشی و رجال طوسی، فهرست طوسی و فهرست منتجب‌الدین از نوع نخست‌اند. این آثار مربوط به قرون پنجم تا ششم هستند. در طول قرون بعد از تألیف الفهرست منتجب‌الدین که در آستانه قرن هفتم انجام گرفت، تا عصر صفوی، کتابی در معرفی رجال شیعه با این ویژگی، حتی اگر تألیف شده، بر جای نمانده است. کارهای رجالی دوره صفوی و بعد از آن تا دوره معاصر، تا آنجا که به بررسی رجالی اسناد احادیث پرداخته‌اند، از نظر اطلاعات، افزون بر آنچه در مصادر پیشین بوده، چیز تازه‌ای ندارند. البته ممکن است در کار اجتهاد رجالی قوی باشد، چنانکه قاموس الرجال علامه تستری در چند دهه گذشته یکی از بهترین این قبیل آثار بوده و هست. در این قبیل کتابها، بجز اجتهاد رجال شناسانه، نهایت کاری که انجام می‌شود آن که از

لابه‌لای اسناد احادیث، گاه چهره‌های تازه‌ای شناخته شده و بر مدخلها افزوده می‌شود. طبعاً از این جهت نیز ارزش ویژه خود را دارند.

در دوره صفوی، رادمردی بزرگ با نام میرزا عبدالله افندی، شاگرد برجسته و وفادار علامه مجلسی، طی چند ده سال کوشید تا اثری جاودانه در رجال شیعه و سنی پدید آورد. بخشی از کار وی آن بود که عین کتابهای رجال نجاشی یا فهرست منتجب‌الدین و ... را در کتابش ریاض العلماء آورد. طبعاً از این جهت اهمیتی نداشت. اما بخش دیگر کار او که ارزش کتابش به آن جهت است اینکه حجم قابل ملاحظه‌ای از اطلاعات کتاب وی برگرفته از کاوشهای شخصی او در کتابخانه‌های عمومی و شخصی فراوانی بود که در شهرهای مختلف دنیای اسلام از آنها دیدار کرد. وی هر اثر خطی را در هر کتابخانه‌ای دید بدقت آن را واریسی کرده و اطلاعات رجالی مؤلف یا کسانی که نامشان و شرح حالشان به نوعی در آن اثر آمده را در کتابش فراهم آورد. بدین ترتیب، ریاض به کتاب بدیعی تبدیل شد که در بسیاری از آگاهیهای خود، هیچ اثری نمی‌تواند جای آن را پر کند.

پس از افندی باید از علامه مرحوم شیخ آقا بزرگ طهرانی یاد کرد که بیش از پنجاه سال برای فراهم آوردن اطلاعات کتاب الذریعة و طبقات أعلام الشيعة، در کتابخانه‌های مختلف جستجو کرد و با کمک و همراهی برخی از دوستداران کتاب در سراسر دنیای تشیع، این دو اثر جاودانه را پدید آورد. کتاب طبقات ایشان، در بسیاری از مدخلها، حاوی آگاهیهای جدید است و در مواردی که شخص شناخته شده بوده، چندان تفصیل نداده است.

در گوشه و کنار نیز در طول این چند قرن، عالمان فراوانی به ضبط شرح حال علمای بلاد خود یا معاصر خود پرداخته و آثار مهمی را پدید آورده‌اند. طبعاً آنچه به این آثار ارزش می‌بخشد، حفظ نام

شماری از عالمانی است که اگر این افراد شرح حال آنها را نمی‌نگاشتند، هیچ یادی از آنها بر جای نمی‌ماند.

یکی از راههایی که برای یافتن عالمان جدید، افندی و شیخ آقا بزرگ طی کردند، کاوش در آثار خطی و برگرفتن اطلاعات رجال شناسانه از روی نسخه‌های خطی بوده است. این مسیر را شماری از فهرست نویسان و شرح حال نویسان زبده دنبال کرده‌اند. از جمله استاد سید احمد اشکوری - دامت برکاته - که در کتاب ارجمند تراجم الرجال نام عده‌ای از این افراد که یادشان یا در کتابهای دیگر نیامده یا چنین آگاهی‌هایی درباره آنها در دسترس نبوده، از آثار خطی استخراج کرده و در دو مجلد عرضه کرده‌اند.

اقدام شیخ آقا بزرگ در جهت شناساندن چهره‌های شیعه بوده است، حرکتی درست مانند اقدام نجاشی در تدوین کتاب با ارزش رجال. طبیعی است که در آن زمان بسیاری از آثار خطی در اختیار

ایشان نبوده و حتی تاکنون نیز بخش بزرگی از نسخه‌های خطی در کتابخانه‌های خصوصی بدون شناسنامه باقی مانده که می‌تواند اطلاعات جدیدی را در اختیار ما بگذارد.

افزون بر نسخه‌های خطی، یک فرصت دیگر نیز برای شناسایی رجال گمنام شیعه وجود دارد و آن گردآوری پاره‌های پراکنده‌ای است که در این زمینه در کتابهای رجالی اهل سنت می‌توان یافت؛ کتابهایی که قرن‌ها در گوشه کتابخانه‌ها بوده و تا سالهای اخیر به چاپ نرسیده بوده، و در کنار هزاران شرح حال از عالمان اهل سنت، جسته‌گریخته، حاوی

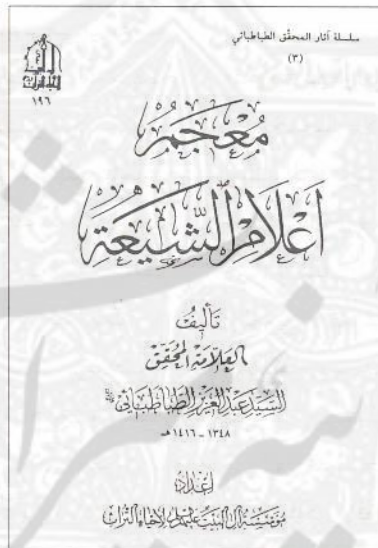
شرح حال برخی از عالمان شیعه در مناطق مختلف است. در بسیاری از موارد شرح حال آنها تنها در یک کتاب آمده و از هیچ جای دیگری نمی‌توان آگاهی خاصی درباره آن شخص به دست آورد. دلیل این امر آن است که عالمان شیعی که در بلاد عربی و در میان جوامع پراکنده شیعی روزگار را گذرانیده‌اند، گاه با همه دانش و فضل، نامشان در کتابهای رجالی شیعه نیامده است، اما شرح حال نگاران اهل سنت، به تناسب موقعیت برجسته این عالمان، نامشان را در کتابهای خود آورده‌اند.

اشاره کردیم که تنها در قرن پنجم و بعدها ششم حرکتی برای ثبت اسامی مؤلفان شیعه به وجود آمد. در قرن هفتم نیز ابن ابی طی در حلب، کتاب طبقات الامامیه را نگاشت که متأسفانه اصل آن از میان رفته است. بنابراین، اقدامی که تاکنون کمتر به آن

پرداخته شده، استخراج شرح حالهای متفرقی است که در مصادر رجالی و تراجم نگاری اهل سنت آمده است. این اقدام می‌تواند دامنه حضور شیعه در بلاد مختلف و زمانهای متفاوت را آشکار کند و بر حجم معلومات شرح حالی شیعه و تاریخ شیعه بیفزاید.

آنچه در این زمینه لازم بود انجام شود، اقدامی بود که علامه مرحوم استاد عبدالعزیز طباطبایی تا حدودی انجام داد و راه را برای تلاشهای گسترده‌تر هموار ساخت. کتاب معجم اعلام الشیعه که حاوی ۶۷۴ شرح حال است، از چندین جهت، نشان از اهمیت این منابع و نیز چگونگی بهره‌گیری از آنها برای شناخت بهتر تاریخ شیعه است. ناگفته پیداست که شرح حالهایی که در این کتاب آمده، در طبقات اعلام الشیعه شیخ آقا بزرگ نیامده است. گرچه در مواردی ممکن است به دلیل اشتباهی که وجود داشته، مرحوم استاد، شرح حالی را با اطلاعات جدید افزوده باشند.

نکته دیگری را هم یادآور شوم: برخی از اشخاصی که در این کتاب نامشان آمده از عالمان بعد از عصر صفوی تا معاصر هستند که طبعاً مورد توجه ما در این تحقیق نبوده است. این افراد به طور عمده یا کسانی هستند که استاد نزد آنها درس خوانده یا نوعی آشنایی و رفاقت داشته - مانند محمد جواد فضل‌الله - یا کسانی هستند که نامشان را در نسخه‌ای خطی دیده و یا کسانی هستند که محمد مهدی رازی شرح حال آنها را در انتهای کتابش مشکوة المسائل (نسخه ۴۹۶۷ کتابخانه آستان قدس رضوی) (معجم، صص ۲۰، ۲۹،



۳۰، ۱۱۵، ۱۶۶، ۱۷۲، ۴۱۰) آورده که مورد رؤیت شیخ آقا بزرگ قرار نگرفته است. اما به طور اساسی شرح حالها مربوط به عالمان شیعه از قرن سوم تا نهم و بیشتر از همه از قرن پنجم تا هفتم است. گویا قرار بر این بوده که مجلد نخست معجم به عالمان کهن اختصاص یافته و مجلدی دیگر به عالمان عصر جدید. اما این تجزیه با دقت انجام نشده است.

از مجموع آنچه در این کتاب آمده، از زاویه تاریخ شیعه شناسی، می‌توان اطلاعات با ارزشی را به دست آورد. برای نویسنده این سطور که پیش از این کتاب تاریخ تشیع در ایران را نگاشته و مقالات پراکنده‌ای در تاریخ تشیع در سایر بلاد ترجمه یا تألیف کرده‌ام، اطلاعات این کتاب با ارزش است. به همین دلیل کوشیدم تا به نحوی آنها را دسته‌بندی کنم تا در مجموع در بحث تاریخ شیعه،

### معیارهای شیعه بودن

نخستین بحث آن است که جدای از کسانی که در کتابهای رجالی شیعه، نامشان به عنوان شیعه ضبط شده، از کجا و چگونه می‌توانیم ثابت کنیم که افرادی که در مآخذ دیگران آمده‌اند شیعه هستند. این مشکل وقتی جدی‌تر می‌شود که تصریح خاصی به شیعه بودن آنها، حتی در منابع اهل سنت نشده است. نگاهی به کتاب معجم استاد، در بدو امر، این اشکال را پدید می‌آورد که بسیاری از این افراد، هیچ‌گونه شهادتی بر تشیعشان وجود ندارد. نکته‌ای دیگر نیز این اشکال را قوت می‌بخشد و آن اینکه بسیاری از نویسندگانی که در باب تشیع و رجال شیعه قلم زده‌اند، تمایل به آن داشته‌اند تا بر شمار شیعیان بیفزایند. این اقدام در بسیاری از موارد از روی عمد نبوده، بلکه آوردن نام برخی از محدثان و عالمان سنی در میان عالمان شیعه، در اثر بی‌توجهی به مفهوم کلمه شیعه و کاربردهای آن در قرون نخست هجری بوده است، آنچنانکه شیعه به کسی گفته می‌شد که «یُقدّم علیاً علی عثمان». این مسئله تا جایی پیش رفته که علامه قاضی نورالله شوشتری متهم شده است که در کتاب مجالس المؤمنین برخی سنیان را به عنوان شیعه معرفی کرده و عملاً اتهام شیعه تراش خورده است.

در اینجا باید گفت: بی‌شبهه اشکالی از این ناحیه بر برخی از تراجم نگاران شیعه وجود دارد، مخصوصاً از این ناحیه که برخی از محدثانی که در قرون نخست به تشیع متهم شده‌اند، و در اصل سنی‌اند، نامشان را در کتابهای خود آورده‌اند. اما مسئله دیگری هم وجود دارد، و آن اینکه شم شیعه شناسی هم چیزی نیست که بسادگی به دست آید. معیارها و ملاکهایی که در کتابهای گذشته و در اظهار نظرهای مؤلفان سنی درباره عالمان پیشین وجود دارد و

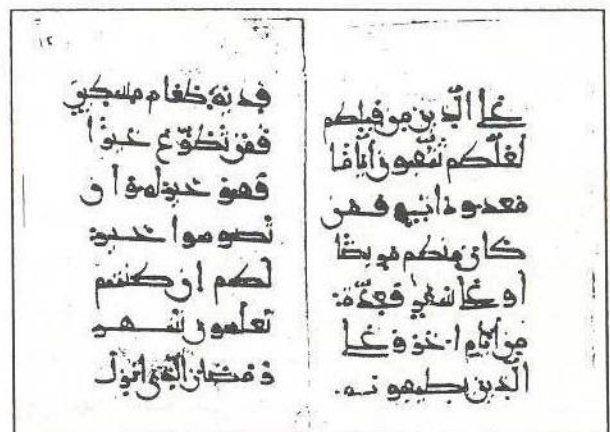
به نوعی حکایت از تشیع افراد می‌کند، ملاکهای خاصی است. در بسیاری از متون، تشیع افراد گمنام به اشارت آمده و تنها نگاه تیزبین کسانی که با این معیارها آشنا هستند می‌تواند آنها را تشخیص دهد. قاضی نورالله شوشتری از این شمار است. در اصل او را باید شیخ شیعه شناس نامید نه شیعه تراش. این دقت را مرحوم علامه شیخ آقا بزرگ طهرانی و مرحوم استاد سید عبدالعزیز طباطبایی نیز داشتند. بدون تردید ممکن است در برخی موارد، راه خطا رفته و نام کسانی از سنیان را به عنوان شیعه آورده باشند، اما در عوض، دقت آنها سبب شده تا چهره‌های برجسته، اما گمنام شیعه که روزگاری منطقه‌شان شیعی بوده و بعد دگرگون شده، شناخته شوند.

در اینجا به نمونه‌هایی از این ملاکها که به نوعی مرحوم استاد برای اثبات تشیع افراد به آنها استناد کرده و مورد نظر ایشان بوده می‌پردازیم.

### تصریح دیگران

نخستین ملاک، تصریح مؤلفی به شیعه بودن فرد مورد نظر است. البته باید توجه داشت که نسبت تشیع در چه زمانی، با چه تعبیری و از طرف چه مؤلفی به آن فرد داده شده است. در قرن سوم و چهارم، نسبت تشیع بدون اشاره به مفهوم رفض و امثال آن، حکایت از نوعی علائق شیعی در فرد دارد که یا عثمان را قبول ندارد یا به هر روی مقام و منزلت علی بن ابی طالب (ع) را پس از پیامبر (ص) می‌داند. در همان دوران نسبت رفض در بیشتر موارد به کسی داده می‌شود که شیخین را نمی‌پذیرد و این طبعاً به تشیع بسیار نزدیک است. گاهی رفض را با تعبیر «شیعی غالی» نیز عنوان می‌کنند. نمونه‌هایی از این دست معمولاً در آثار رجالی نه شرح حال نگارانه است که بحث اصلی آنها درباره رجال حدیث و شخصیت‌های شیعی عراق در قرن سوم و چهارم است. کلمه شیعه، در قرون بعد، مانند قرن ششم و هفتم و تا حدودی پنجم، مساوق با تعبیر رافضی یا امامی است. البته ممکن است ذهبی در قرن نهم، در میزان الاعتدال نقلی از قرن سوم یا چهارم بیاورد. در این صورت باز هم سخن اول در تفاوت تشیع و رفض صادق است. اما اگر ابن فوطی در قرن هفتم کسی را شیعی دانست، به احتمال قریب به یقین مقصودش امامی است.

بسیاری از کسانی که مرحوم استاد از لسان المیزان و برخی از کتابهای رجالی مشابه آورده، از گروهی محدثان شیعی هستند که می‌توان آنها را شیعه عراقی خواند. البته در هر مورد باید به تعبیرها به دقت نگریست. برخی از این عناوین عبارتند از: «کان رافضیاً» (معجم، ۳۱)، «کان من شیوخ الشیعة» (۳۶)، «کان من غلاة



مقدماً فی التعصب» نیز افزوده است که بیشتر شعرهای مدح او درباره اهل بیت بوده است. (خریده ۲۰۳/۱) این یک نمونه تصریح کامل است.

### علوی بودن

دومین ملاک برای مرحوم استاد در شیعه بودن فرد، علوی بودن اوست. به تقریب می‌توان گفت که ایشان نام هر علوی برجسته‌ای را که ابن فوطی یا صفدی در آثارشان آورده‌اند، نامش را به عنوان بزرگی از شیعه در این کتاب آورده است. در قرون گذشته، بویژه قرن‌های ششم و هفتم، تقریباً علویان به داشتن مذهب شیعه شهره بوده‌اند. در میان عالمان امامی مذهب نیز این تصور وجود داشته که علوی، همیشه یا دست کم در بیشتر موارد شیعی است و نه سنی. عبدالجلیل قزوینی در قرن ششم نوشته است: و علوی اصلی، الامامتی و شیعی نبود و نتواند بود و گرنه، باری زیدی که در حکایت است که علوی سنی، اجازت دخول خواست و علوی شیعی با او از سلطان سعید مسعود، سلطان گفت: بگوی از این دوگانه، یکی باشد تا در آید. علوی سنی الأمانق نیایی! علوی سنی را نگذاشتند و علوی خالص راه یافت و مقصود حاصل کرد تا بدانی که علوی، الا شیعی سره نباشد که تبری کردن از پدر، عاقی باشد و مذهب بفروختن از پرنفاسی. (نقض، صص ۲۲۷-۲۲۴). گرچه به طور بسیار نادر، افرادی که حتی ناصبی بوده‌اند، یافت می‌شده‌اند (عمدة الطالب، صص ۲۵۳، ۲۰۰، ۷۱). جالب آنکه استاد از عالمی شیعی یاد کرده که در حلب به صحابه بد گفت و عزالدین مرتضی سخت وی را آزار داد و احدی از شیعیان جرأت مقابله با نقیب را نیافت. (معجم، صص ۴۶۷-۴۶۶).

قوامی رازی در دیوانش (ص ۱۱۵) درباره سید فخرالدین علوی که در نیمه نخست قرن ششم ریاست شیعه را در ری بر عهده داشته می‌گوید:

هم رئیس شیعتی هم سید سادات عصر

دولت از جاهت همی سرمایه اعیان دهد  
 مرحوم استاد، در یاد از علویان، بیش از همه از نقیبان یاد کرده و تعداد شرح حالهایی از علویان که پسوند لقب نقیب دارند، بسیار زیاد است. برخی از آنان نیز لقب صدر دارند. ایشان از علی بن مرتضی بغدادی علوی یاد می‌کند و از اینکه منذری در التکملة (ش ۱۶۹) او را با عنوان الاصبهانی الاصل البغدادی المولد والدار الحنفی یاد کرده، با گذاشتن علامت تعجب در ادامه الحنفی اظهار شگفتی می‌کند (معجم، ۳۲۷). البته ایشان در ادامه وی را پدر یکی از



الرافضة» (۵۵) درباره ابومحمد بن قیس حضرمی معروف به عصفور الجنة نیز نوشته شده: «كان من غلاة الرافضة» (تلخیص، ۶۱۶/۴، معجم، ۲۶۸). عجیب اینکه همین شخص (احمد بن ثابت بن الدینار م ۶۰۱) که ساکن موصل بوده زمانی هم به دمشق آمده و صلاح الدین ایوبی را نیز که دشمن شیعیان بوده، ستایش کرده و پولی گرفته است. تعبیرهای دیگر عبارتند از «رافضی مقیت» (معجم، ۵۹)، «كان يتشيع» (معجم، ۱۰۳). برخی از این نمونه‌ها هم شیعه اسماعیلی هستند. برای نمونه باید از حسن بن ابراهیم ابن زولاق یاد کرده که درباره اش گفته شده: «كان يظهر التشيع للفاطميين» (لسان المیزان، ۱۹۱/۲، معجم، ۱۳۵). حسن بن سلیمان انطاکی نیز که در مصر بوده و به دلایلی به دست الحاکم فاطمی کشته شده با عبارت «كان يظهر الرفض» معرفی شده است. (لسان، ۲۱۱/۲، معجم، ۱۴۶).

بنابراین در شناخت شیعی بودن فرد، نخستین ملاک آن است که تصریح خاصی از طرف مورخ در باره تشیع فرد مورد نظر در دست باشد، بسیاری از شرح حالهایی که مرحوم طباطبایی آورده، در ضمن آنها مؤلف، به صراحت فرد مترجم را متهم به تشیع کرده که همین کفایت می‌کند. اگر اتهام تشیع مربوط به قرن سوم و حتی نیمه نخست قرن چهارم باشد، بدون آنکه کلمه رفض به کار رفته باشد، بیشتر ناظر به محدثان متشیعی است که یا از اساس عثمان را قبول نداشتند یا دست کم، امام را مقدم بر وی می‌شمرده‌اند. عماد کاتب درباره سعد بن احمد النیلی نوشته است که «كان مغالياً في التشيع، حالياً بالتورع عالياً في الأدب، معلماً في المكتب،

عالم‌ان علوی دانسته که راوی کتاب الذریة الطاهرة دولابی است و  
محتمل است که شگفتی ایشان از این ناحیه است.

در این باره باید گفت: البته تردید وجود دارد که ما هر کس علوی  
است وی را شیعی بدانیم، آن هم شیعه امامی. آشکار است که در  
شهرهایی که مردمش یکپارچه سنیان متعصب بوده‌اند، و تحمل  
هیچ گونه عقیده شیعی را نداشته‌اند، علویان هم نمی‌توانستند بر  
مذهب تشیع باشند. بویژه نقیب که عنوانی حکومتی بوده و بر وی  
بوده تا رسم و آیین حکومت را حفظ کند. البته می‌توان تصور کرد  
که آنها تقیه می‌کرده‌اند؛ این مطلب نیز در همه جا و همه دوره‌ها  
نمی‌تواند صادق باشد. در برابر، علویانی که در شهرهای شیعه  
مذهب بوده‌اند، با راحتی می‌توانستند بر مذهب تشیع باشند و  
طبیعی است که تشیع آنها پذیرفته شود.

اصفهان نیز سادات در محافل حدیثی سنی نشست و برخاست  
داشته‌اند (معجم، ۲۳۵).

با این همه، به دلیل کثرت شیعی بودن علویان، می‌پذیریم که  
به صورت یک اصل می‌توان علوی را شیعی دانست، اما اگر شاهدی  
بر خلاف آن بود، و تقیه هم ثابت نشد، باید علامت سؤال باقی بماند.  
در برابر، اگر شاهدی -ولو مختصر- بر تشیع وی باشد، جای ابهام  
نیست. به عنوان مثال، از اسماعیل بن علی العلوی یاد شده که ابن  
فوطی درباره او نوشته است که وی شاگرد نجم الدین ابی القاسم  
جعفر بن سعید حلّی فقیه شیعه بوده است. (تلخیص، ج ۴، ش  
۸۲۶، معجم، ۹۹). یا درباره تمام بن محمد اسماعیلی علوی (م  
۷۰۸) نوشته که وی را در بشرویان در مخیم اصیل الدین ابومحمد  
حسن بن نصیر الدین طوسی -فرزند خواجه نصیر- دیده است  
(تلخیص ج ۴، ش ۸۳۳، معجم، ۱۱۹). در این گونه موارد تردیدی  
در تشیع شخص وجود ندارد.

یک معیار دیگر را هم برای گرایش تشیع در علویان می‌توان در  
نظر گرفت و آن اینکه باید توجه به این نکته داشت، ساداتی که  
نسبتشان به امام باقر (ع) و بعد از آن برمی‌گردد، بویژه سادات  
موسوی، تفاوتی در گرایش با ساداتی که نسب آنها به پیش از این  
دوره برمی‌گردد، دارند. این تفاوت، در گرایش بیشتر گروه نخست،  
به تشیع امامی است.

#### وابستگی به خاندانی شیعی

سومین ملاک از نظر ایشان، تعلق فرد به خاندانی از خاندانهای  
شیعه است، اعم از اینکه از امیران باشند یا وزیران و یا خاندانهای  
سرشناس دیگر. به عنوان نمونه، وقتی از علم الدین احمد بن احمد  
اسدی (م بعد از ۶۵۶) یاد می‌شد که برادر ابن العلقمی وزیر امامی  
مستعصم عباسی است، حتی اگر تصریحی به تشیع او نباشد، با  
توجه به خاندان وی می‌توان تشیعش را ثابت کرد. بویژه درباره او  
آمده است که هر ساله چهارصد مثقال طلا به علویان مقیم مکه و  
مدینه می‌داده است (معجم، ۳۳-۳۲ نمونه دیگر در معجم، ۳۱۹).

افراد وابسته به خاندان بویه‌یان نیز در شمار بزرگان شیعه یاد  
شده‌اند. طبعاً وابستگی به این خاندان خود علامت تشیع فرد مورد  
نظر است. نمونه آن سلطان ابوالحسین احمد بن بویه بن فناخسرو  
دیلمی بویه‌یی است (معجم، ۳۴). نمونه‌های دیگری که استاد از آنها  
یاد کرده الملک الرحیم (م ۴۵۰) الملک العزیز (م ۴۴۱) ابوکالیجار  
مرزبان بن سلطان الدوله (معجم، ۴۵۱) و مشرف الدوله (معجم،  
۴۵۵) است (معجم، ۲۰۳، ۲۰۴). مرحوم استاد شاپور بن اردشیر



دستخط مبارک شیخ طوسی (ره)

شواهد زیادی وجود دارد که برخی از همین علویان که نامشان  
در این کتاب آمده، دست کم در ظاهر، شافعی بوده و یا متون حدیثی  
اهل سنت را نزد استادان و مشایخ خود خوانده‌اند. برای نمونه،  
حسین بن علی همدانی از سادات قرن پنجم این شهر، تحصیلات  
حدیثی اش همه در نزد علمای اهل سنت بوده است (معجم، ۱۷۷).  
سادات نیشابور هم در قرن چهارم و پنجم سخت در حوزه حدیثی  
علمی اهل سنت فعال بوده‌اند (برای نمونه نک: معجم، ۲۱۳) در

وزیر بهاء الدوله - فرزند عضدالدوله - را نیز در شمار شیعیان آورده است (معجم، ۲۲۸) نیز سلطان الدوله بویه‌ی فرزند بهاء الدوله (معجم، ۳۴۹) و جلال الدوله بویه‌ی (م ۴۲۵) که ذهبی درباره‌اش نوشته است: «کان جلال الدوله شیعیاً کاهلاً بیته» (سیر، ۱۱/ش ۱۲۹، معجم، ۳۵۰).

خاندان نوبختی یکی از خاندانهای شیعه در بغداد است. یافتن نامی تازه از این خاندان در آثار، حتی اگر تصریح به سنی بودن او نشده باشد، طبعاً می‌تواند به عنوان فردی شیعی یاد شود. چهره‌هایی مانند حسن بن حسین نوبختی که شرح حال وی را بسیاری از منابع اهل سنت آورده‌اند و در عین حال، تصریح به رافضی بودن او هم کرده‌اند (معجم، ۱۴۴). از دیگر افراد علی بن احمد نوبختی (م ۳۵۱) است.

از دیگر خاندان‌های شیعی، خاندان ابن حمدون است که خاندانی مشهور به ریاست و کتابت بوده‌اند (معجم، ۱۵۸).

مرحوم طباطبایی از سعد بن محمد بجلی کوفی (۶۱۱-۵۲۵) یاد کرده و شاهد تشیع وی را این آورده که وقتی در بغداد در گذشت، فردای آن روز بر وی نماز خواندند و او را به مشهد علی (ع) در نجف آورده «فدفن عند اهله». پس از آن نتیجه گرفته‌اند که از این سخن به دست می‌آید که خاندان وی، خاندانی شیعه بوده است (معجم، ۲۲۵). البته آگاهی که قبیله بجلیه، قبیله‌ای شیعی است.

### وابستگی شهری

چهارمین ملاک وابستگی شخص به شهری است که مردمان آن یکپارچه بر مذهب تشیع اند. البته همیشه می‌تواند استثنایی وجود داشته باشد، اما به هر روی این مسئله برای خود ملاکی تواند بود. شهر حله یا قم یا حتی حلب، از چنین ویژگی برخوردارند. مرحوم استاد، احمد بن عبدالرحمن الناظر را به عنوان داشتن سمت صدر در شهر حله، شیعه به شمار آورده است (معجم، ۴۴). ذهبی درباره‌ی احمد بن علی الحمصی می‌نویسد: «کبیر الرافضة». پس از آن می‌افزاید: «أخذ التشیع من الحلة». بعد هم همین شخص به بعلبک رفته که آن شهر نیز از مراکز شیعه بوده است. استاد درباره‌ی بغدی بن علی حکیم (م ۶۸۵) آورده‌اند که در حله متولد شده (به سال ۶۳۱) که این شاهدی بر تشیع اوست. به علاوه پس از گذشت وی در بغداد، جنازه وی را به کربلا منتقل کرده‌اند که این نیز علامتی دیگر است (معجم، ۱۱۶). فرزند وی، حسن بن بغدی نیز در بغداد در گذشت و او را برای دفن به کربلا آوردند. (معجم، ۱۴۱). جد آنها قشمر ترکی نیز در کربلا مدفون شده است (همانجا).

این مسئله درباره‌ی محله کرخ بغداد نیز صادق است. لذاست که مرحوم استاد در موردی ابوالقاسم احمد بن علی بن احمد کرخی (م ۶۰۰) را در شمار شیعیان آورده است. شیعه‌ای را با نام ابوعبدالله حسین بن احمد بغدادی می‌شناسیم که در عین شهرتی که به عنوان «مسند العراق» داشته، با عنوان «عامی امی رافضی» وصف شده و در عین فقر و عفاف، در حمّامی در محله کرخ کار می‌کرده است (سیر، ۱۰/۱۹، معجم، ۱۶۸). درباره‌ی شیخ اجل اصیل الدین حسین بن محمد معروف به ابن الشطوی (م ۶۳۶) آمده است که قاضی محله کرخ بوده است. افزون بر اینکه قضاوت او در ایام الناصر لدین الله خلیفه شیعی عباسی بوده، پس از در گذشت، جسدش را به کربلا انتقال داده‌اند که این هم دلیل بر تشیع اوست (معجم، ۱۸۷ از التکملة منذری، ش ۲۴۷۹).

نمونه دیگر تشیع انوشروان بن خالد بن محمد ابونصر کاشانی (م ۵۳۳)، وزیر المسترشد عباسی است. طبعاً کاشانی بودن، در شرایطی که کاشان هیچ گونه سابقه تشیع نداشته، شاهدی بر تشیع است. البته وی متولد ری است و این نیز در آن سالها نشان می‌دهد که خاندان کاشانی، مانند برخی از خاندان‌های قمی، به ری مهاجرت کرده‌اند. این کثیر نوشته است که اصل او از قریه فین کاشان بوده است (البدایة و النهایة، ۲/۱۴). درباره‌ی وی تصریح هم شده که «کان یتشیع». به علاوه وی را پس از در گذشت در خانه‌اش در بغداد دفن کرده‌اند و بعد از مدتی او را به کوفه انتقال داده کنار قبر امیرمؤمنان دفن کرده‌اند. (المنتظم، ۱۰/۷۷، المعجم، ۱۱۳).

یک عالم علوی با نام عزالدین محمد بن فضل را می‌شناسیم که جز علوی بودن، در حلب به دنیا آمده، در موصل بزرگ شده، به بغداد درآمده و در محله کرخ سکونت گزیده است (التکملة، ش ۱۶۳۰، معجم، ۴۱۳).

### دفن در عتبات مقدسه

پنجمین ملاک برای شیعه بودن، آن است که وی را در کنار قبور امامان (ع) دفن کنند. این مسئله وقتی جدی تر می‌شود که شخص در بغداد فوت کند و او را به کربلا یا نجف منتقل کنند. انتقال به مشهد کاظمین علیهما السلام نیز می‌تواند شاهدی بر این امر باشد، گرچه در اینجا باید با تأمل بیشتر سخن گفت. زیرا اولاً قبرستان این منطقه به بغداد نزدیک است و ثانیاً در قرن هفتم سنیان فراوانی داریم که به دفن در کنار قبر امام کاظم (ع) به دیده احترام می‌نگرند. بنابراین، اگر چه شاهدی بر تشیع شخص جز اشاره به دفن شدن وی در مشهد کاظمین یا به تعبیر مورخان مشهد باب التبن نباشد،

### تصریح خود شخص

ششمین ملاک آن است که خود فرد مطلبی را اظهار کرده باشد که اشاره یا صراحت به تشیع او داشته و دارد. ذکر نمونه‌هایی در این باب مفید است:

ذهبی دربارهٔ احمد بن علی بن حسین غزنوی بغدادی (-۵۳۲/۶۱۸) نوشته است: وی عقیده اش فاسد بوده، شغلش موعظه بوده و بر صحابه می‌تاخته است و... نسبت به اهل حدیث، دشمنی می‌کرده است. (سیر اعلام النبلاء، ۱۳/۱۴). دربارهٔ احمد بن عمران اخفش (م ح ۲۶۰) گفته شده است که اشعار فراوانی در مدح اهل بیت داشته از جمله: (تاریخ بغداد، ۴/۳۳۳)

ان بنی فاطمة المیمونة الطیبین الأکرمین الطینه

باید توجه داشت که حتی همین شعر هم دلیل تشیع به معنای

امامتی آن نیست، برای اینکه مؤلف مزبور کتابی با عنوان

غریب الموطأ در شرح لغات مشکل کتاب موطأ

مالک بن انس دارد (معجم، ۶۴).

گفتنی است که پدر این شخص،

علی بن حسین واعظ نیز چنانکه ابن

الجوزی گفته: «کان یمیل الی

التشیع». و پس از آنکه سلطان مرده،

وی مورد اهانت قرار گرفته و روستایی

که در دستش بوده از وی گرفته شده، زندان

شده و از وعظ نیز منع شده است. دلیلش آنکه «لا

یعظم الخلافة کما ینبغی»، آن گونه که سزاوار بوده از خلافت تمجید

نمی‌کرده است (سیر، ۱۲/ش ۲۲۱، معجم، ۲۹۳).

به هر روی آنچه در تشیع امامتی اهمیت دارد آن است که شخص،

ابوبکر و عمر را نپذیرد. مثلاً دربارهٔ احمد بن محمد غزال معروف به

ابن وتار (م ۴۲۹) آمده است که وقتی به حدیثی در فضیلت ابوبکر

یا عمر می‌رسید، از آن می‌گذشت! (میزان الاعتدال ۱/۱۳۰،

۵۲۷).

شاعر شیعی دیگری با نام احمد بن یحیی ادیب با تعبیر «کان

یمیل الی مذهب الشیعة» وصف شده (تلخیص مجمع الآداب، ۵/

ش ۳۱) و بعد از آن شعری از وی آمده که اعتقاد او را به نص قرآنی در

باب امامت نشان می‌دهد:

أحلف بالله و آیاته شهادة صادقة خالدة

إن علی بن ابی طالب إمامنا فی سورة المائدة

این فوطی از امیری بلند مرتبه با نام عنتر بن ابی العسکر جاوانی

یاد کرده (تلخیص، ۴/۲۲۷۳) و نوشته است که اشعاری به خط او

نمی‌توان تشیع او را به آسانی پذیرفت. نمونه‌هایی از این دست در کتاب استاد موجود است (معجم، ۹۶). دربارهٔ وزیر علی بن علی البخاری (م ۵۹۳) گفته شده است که او را در مشهد موسی بن جعفر (ع) دفن کردند و در عین حال در شرح حال وی آمده است که «تفقّه علی مذهب الشافعی» (التکملة منذری، ش ۳۹۱، معجم، ۳۱۲). به هر روی انتقال جنازه و اعتقاد به تبرک در کنار تربت امامان برای دفن، جزء عقایدی است که شیعه بودن شخص را نشان می‌دهد. مرحوم استاد با عنایت به این مطلب، شماری از عالمان را که جنازه آنها را به عتبات انتقال داده‌اند، شیعه دانسته‌اند. ایشان دربارهٔ علی بن نصر حلی (م ۶۱۵) نوشته‌اند که پس از درگذشت، جنازه اش را به کوفه انتقال دادند. پس از آن می‌نویسند: «مقصود از کوفه در اینجا، نجف است. این دلالت بر تشیع او دارد، افزون بر آنکه حلی است» [و مردمان حله شیعه بوده‌اند]. (معجم، ۳۳۲).

پیش از این دربارهٔ ابونصر کاشانی وزیر

المسترشد گذشت که وی را در

خانه اش دفن کردند و پس از مدتی به

مشهد علی بن ابی طالب (ع) منتقل

کردند. این گونه موارد بوضوح تشیع

فرد را نشان می‌دهد.

طاشکین بن عبدالله مستنجدی

که در آغاز یکی از مملوکان المستنجد بالله

بوده و زمانی امارت حله و بعداً تستر و خوزستان را

داشته، به سال ۶۰۲ در تستر درگذشت و جنازه وی را به نجف

انتقال دادند: «دفن بترتبه مشهد امیر المؤمنین علی بن ابی

طالب (ع) فی تربة له هناك» (التکملة منذری، ش ۹۲۵، معجم،

۲۳۳). طبرس بن عبدالله ترکی دواتی، مملوکی بود که مستنصر

او را خرید و نزد او محبوبیت یافت و منصب حمل دوات یافت. بعدها

داماد بدرالدین لؤلؤ حاکم امامی مذهب موصل شد و در وقت دفن

گفت تا در مشهد امام کاظم (ع) در کنار همسرش، دفنش کنند

(تلخیص، ۴/ش ۱۴۸۰، معجم، ۲۳۵). از دیگر مملوکان ترک که از

آن قطب الدین سنجری بود و بعد به خدمت الناصر لدین الله عباسی

(امام شیعی) درآمد، جمال الدین قشتمر بن عبدالله ترکی (م ۶۳۷)

است. علامت تشیع او اینکه امارت حله یافت و پس از درگذشت،

جنازه وی را به کربلا منتقل کرده در تربتی که همسر و فرزندانش در

آنجا مدفون بودند، دفن شد (الحوادث الجامعة، ۱۳۱، معجم،

۳۵۵).

دیده است که اینهاست:

بختام الرسالات  
بمن صام بمن صلی  
بحق البضعة الزهرا  
والمسموم و المقتول  
و بالسجاد و الباس  
و بالمدفون فی طوس  
بحق العسکریین

هدانی من بنی هاشم  
بمن صدق بالخاتم  
ء حواء النساء فاطم  
ظلماً لعن الظالم  
قر و الصادق و الکاظم  
علی ولد العالم  
و بالمنتظر القائم

این شعر بوضوح تشیع این امیر شاعر را نشان می دهد.

به مانند شعر، تألیفات اشخاص را می توان ملاکی دیگر دانست که به هر روی شاهدی بر تشیع شخص است. به عنوان مثال ابوالعباس احمد بن یحیی کوفی (۵۵۹-۴۷۷) از مشایخ فضل الله راوندی است. آنچه در شرح حال وی مؤید تشیع اوست، کتاب تذییل نهج البلاغه است. البته هر تذییلی بر نهج البلاغه دلیل بر تشیع نیست، اما وقتی مؤلف خطبه بیان را در این تذییل آورده باشد براحتی می توان تشیع امامتی او را پذیرفت. نسخه ای از این کتاب با تاریخ ۷۲۹ در کتابخانه آستان قدس رضوی (ش ۱۸۶۰) موجود است.

درباره محمد بن احمد معروف به ابن الفحام (م ۳۹۹) و ساکن دمشق آمده است که بسیار زاهد بود، اما کتابی در انکار شستن پا در وضو تألیف کرد و نیز کتابی درباره الآیات النازلة فی أهل البيت. این تألیف خود تشیع امامتی او را نشان می دهد (لسان، ۲/۲۵۱). مرحوم استاد طباطبایی درباره محمد بن عبدالقاهر ابن الشهرزوری (متولد ۶۹۸) نوشته است که از کتابی ادبی که از وی در مکتبه ایاصوفیا موجود بوده و کتابت آن از سال ۷۹۰ است، تشیع این شخص به دست می آید. وی از روی تقیه، نام خود را هم در ابتدای کتاب نیاورده و تنها در اواسط کتاب دو مورد نام خود را برده است (معجم، ۳۹۴). این در حالی است که در شرح حال وی اشارتی به تشیع او نشده است.

نمونه دیگر از تصریح خود شخص به تشیعش، اسفندیار بوشنگی (م ۶۲۴ یا ۶۲۵) است که گفته شده فقه شافعی می خوانده، اما سخت متهم به تشیع بوده است. وی در مجلسی در کوفه گفت: وقتی رسول خدا (ص) فرمود: «من کنت مولاة فهذا علی مولاة» صورت ابوبکر و عمر دگرگون شد، آنگاه این آیت نازل شد که: «فلما رأوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا» (معجم، ۸۹) از درة الاکلیل ابن الجوزی). صفدی (الوافی، ۵۸/۱۵) درباره زید مرزگه که ادیب و شاعر بوده، نوشته است «کان رافضیاً دجالاً» بعد هم شعر او را شاهد بر این

گرفته که گفته است:

وإذا لزمتم زمامها قلقت  
قلق الخلافة فی ابی بکر

### معیارهای دیگر

از دیگر معیارهایی که استاد برای اثبات تشیع فرد به آن استناد کرده اند، آن است که مشایخ شخص شیعه باشند. البته این مسئله رایجی است که شخصی شیعی، مشایخ سنی داشته باشد. عکس آن هم موارد متعددی دارد که یک سنی نزد شیعه حدیث شنیده و یا تحصیل کرده باشد، اما در صورتی که قرینه خاصی باشد، داشتن مشایخ شیعه می تواند، شیعه بودن فرد را نشان دهد. استاد درباره عبیدالله بن عبدالعزیز رسولی نوشته است که در شرح حالهایی که برای او نوشته اند، هیچ مذهبی را به او نسبت نداده اند. وی شاگرد سید مرتضی، بصروی، ابوالجوائز و ابن باری و... بوده و این تشیع او را نشان می دهد (معجم، ۲۶۳). ابن فوطی درباره محمد بن محمد موسوی گفته است که وی از ضیاءالدین ابی الرضا راوندی و قاضی ابوالفتح کاشانی روایت دارد (تلخیص، ۶۱۴/۴، معجم، ۴۲۱).

عالمی که هیچ نکته ای در تشیع او نمی شناسیم جز آنکه کتابی دارد که تشیع وی را نشان می دهد، همین در اثبات تشیع او کفایت می کند. از مجدالدین علی بن الحسین بن باقی حلی، کتابی با عنوان اختیار مصباح المتبجد شیخ طوسی باقی مانده که آن را در سال ۶۵۳ تمام کرده است. کتابی هم با عنوان مجموعة فی الآداب و الحکم و المواعظ که تاریخ کتابت آن سال ۷۵۳ است در کتابخانه سلیمانیه (ش ۱۴۴۷) بر جای مانده است (معجم، ۲۹۵).

محمد بن محمد ابن السلال کرخی (م ۵۴۱) جدای از کرخی بودن، شاهدی بر تشیعش ذکر شده که جالب است. سمعانی نوشته است: ما به زحمت نزد وی حدیث می شنیدیم. بیت آنها معروف به تشیع است. ابن ناصر حافظ گفته است: من روز جمعه، به نماز جمعه می رفتم. ابن سلال را دیدم که فارغ القلب در دکان خود نشسته، اندیشه نماز ندارد! (سیر، ۱۶۴/۱۲ ش).

مورد دیگری که مرحوم استاد برای تشیع شخص به آن استناد کرده آن است که در شرح حال امیر مرهف بن اسامه شیزری (م ۶۱۳) نوشته اند که «کان ابوه شیعیاً» (معجم، ۴۵۲). طبق روال سنتی این می تواند شاهد تشیع باشد، هر چند ممکن است تغییری در گرایش شخص رخ داده باشد.

ادامه دارد

